



دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۹۶ | ۳۱ جمادی‌الثانی ۱۴۳۹

## گزارش تصویری

گزارش سردبیر «جوان» از سفر به میان زلزله‌زدگان کرمانشاه در نقطه صفر مرزی

# سریع مثل کوییک!

■ غلامرضا صدیقان

«باتک‌ها در ارائه تسهیلات به زلزله‌زدگان سستی می‌کنند.» این گزاره ربطی به سفر من در منطقه صفر مرزی کرمانشاه و روستاهای سه گانه «کوییک» ندارد. این سخن چند روز پیش استاندار کرمانشاه است که اتفاقاً در فرصتی که روز سفر به کوه و کمر سری هم به گوش‌های هم‌راه من توجه آن شد. «در سرپل ذهاب هنوز یک خانه هم ساخته نشده است با آنکه چهار ماه از زلزله گذشته است.» این گزاره دومی را از زبان امام جمعه سرپل شنیدم. البته ممکن است بگویند کجا چهار ماهه خانه می‌سازند که دولت در سرپل بسازد؟! پاسخ این است که در کوییک، سعید قاسمی ۳۷ روزه می‌سازد و تحویل می‌دهد! سریع مثل کوییک مثل سعید!

من مهمان یا مکتوم سفر جمعی از رسانه‌های‌ها به مناطق زلزله زده بودم، ما معتقد بودیم حاج سعید قاسمی را معمولاً ساختن تند و تیز و عتاب آمیز سیاسی اش می‌شناسند و با چاشنی برخی کلمات خاص که غیر قابل انتشار است و برخی از جعات که رسد آن دشوار است. اما یک سعید قاسمی هم داریم که چهار ماه است دست از زندگی



استادی عمران دانشگاه و تهران و مافیها شسته است و در صفر مرزی برای زلزله‌زده‌ها خانه می‌سازد، خیلی ارزان و سریع! از آن به این خاطر که کار فرما – که از صفر تا صد خودش است، طراح، مهندس و حتی بنا و لیل زن – سهمی بر نمی‌دارد و سریع به خاطر آن که جهادی است نه صرفاً به خاطر نام روستا که «کوییک» است! می‌گویند گرم ساختن یک ویلا ۵۷ متری که صد متر احساس تشابه این سعید با آن سعیدی که یک بار در راهپیمایی اربعین دیدم، آن است که اینجا هم در میان حرف‌هایش گاهی که از مردم حرف می‌زند او بپدای که بر او آوار بود، هیچ حق گریه می‌کند! حالا بسیخ ساز زندگی ۳۶۰ خانه برای زلزله زدگان زیر مجموعه پهن رستی در مناطق زلزله زده می‌سازد و سعید قاسمی، ۴۰ خانه – اگر اشتباه نکنم – در کوییک، پول خانه‌ها ۵۵ میلیون می‌شده که ۳۰ میلیون آن را بنیاد مسکن می‌دهد، ۱۰ میلیون را بسیخ ساز زندگی، ۱۰ میلیون را بهزیستی و ۵ میلیون را هم دولت. درباره کوییک و قاسمی در شرح برخی عکس‌ها اشاره‌های دیگری دارم.



### قدمگاه رهبری

کار که دست بسیخ باشد از جای پای رهبری هم نمی‌توانند بگذرند. این سکویی که می‌بینید، جای آن قیلا چادری بوده که رهبری در بازدید وارد آن شدند! حالا قاسمی اینجا را می‌خواهد چیزی بسازد که هنوز طراحی این به ذهنش نیامده! اما می‌گویند همین جا را قرارگاه فرهنگی منطقه کوییک می‌کند و اطرافش را بازارچه برای فروش محصولات مردم و خرید مایحتاج قاسمی می‌گوید به حضرت آقا گفتند به کوییک نروید که نقطه صفر مرزی است اما چون کوییک بیشترین تلفات را در روستاها داشت، آقا ظاهراً فرموده بودند به همان کوییک می‌رویم! به همین خاطر است که می‌گویند جای آن چادر باید حفظ شود.

### چهارراه ولی عصر!

جایی را که قرار است بازارچه و قرارگاه فرهنگی شود، اساسش را گذاشته‌اند چهارراه ولی عصر! اتوبوس‌های مستعمل از تهران آمده و در اینجا خانه و کاشانه و قرارگاه شده و این یکی را هم رنگ و لعاب زده‌اند که فعلاً بخشی از همین چهارراه ولی عصر کوییک است.

### چون لبخند مردم را می‌بینم!

برخی خانه‌ها تمام شده و برخی دیگر تقریباً کارش رو به اتمام است. داخل خانه‌ها با سرامیک و سنگ‌فرش با کیفیت و شیبده و پلاهای مدرن است، با پنجره‌های دوجداره و سقف‌های شیب‌دار. قاسمی می‌گویند اینجا که کار تمام شد، می‌خواهم یک روستای مستقل بنا کنم با نام «کوییک شیرودی»! تا همه طرح‌های ذهن یک مهندس انجا پیاده شود. زمینش را هم از منابع طبیعی گرفته است. شیرودی را که دیگر معرفی نکنم، همان خلنیانی که سرپل ذهاب را از سقوط نجات داد با داستان‌های عجیبی که محلی‌ها از رشادت او تعریف می‌کنند. یک جمله دیگر هم از حاج سعید بگویم و دیگر حرفی از او به میان نیآورم می‌گویند: «چهار ماه است که اینجا حتی یک ساعت سردرد نگرفته‌ام.» کسی وسط حرفش می‌پرد و می‌گوید: «حتماً چون زن و بچه را ندیده‌ای؟!» چون دلیل طبع است، واکنشی معمولی دارد و می‌گوید: «تا! شویخ متنازی یکی دارا چون لبخند مردم را می‌بینم!» راست می‌گوید هرچا می‌فهمم زن‌ها و دخترها کنار خدای توپاز می‌ایستادند. دست به زنگ می‌زدند و با افتخار می‌گفتند: «اینجا ا بچه‌های سیاه‌برای ما ساختند!»



### پس من چی؟!

موقع ترک روستا این مادر جلوی من را می‌گیرد پس من چی؟! مترجم رفته است و کردی او هم خیلی غلیظ است! اگر اشتباه نکنم گفت که همه کسانم مردند و فقط من ماندم، یک کانکس نشان داد و گفت حالا اینجا خانه من است. چشم‌هایش کم سو بود. زلزله بلا بود برای مردم منطقه و نعمتی بود برای مردمانی که به کمک آنها شناختند تا بی‌رزنی که از یک فامیل تنها او باقی مانده است، بتواند احساس کند کسانی در کنار او هستند.



### یک روایت هول‌انگیز از زلزله و یک شکایت!

حجت‌الاسلام فاطمی نسب، امام جمعه سرپل روایت هول‌انگیزی از زلزله دارد. می‌گویند متوجه پیش زلزله هول وقتی زلزله آمد ابتدا صدای مهبنی همه شهر را پر کرد. من بیرون دویدم که زلزله شروع شد، خواستم بازگردم تا بچه‌ها را نجات دهم اما چار خوب در، کج شده بود و در باز نمی‌شد! کلاً ۱۵ ثانیه طول کشید تا توانستم در را باز کنم اما همیشه که به بادم می‌آید انگار آن ثانیه‌ها هزار سال گذشت! بچه‌ها را بیرون آوردم که ناگهان پشت پای ما خانه کاملاً فرو ریخت! همان لحظه برق کل سرپل قطع شد و چون غبار غطیبی به پا خاسته بود، دیدم به کمتر از یک متر رسیده بودا! هر پس لرزهای صدای مهیب زان که به روی زمین می‌افتادند، شنیده می‌شد. همه در حال فرار در گرد و غبار و شوبن و فریاد بودند. قیامتی بود.

او گلگای هم دارد و می‌گویند از نخیگان و روحانیون کمتر کسی را اینجا دیدم! آخر حرفش این است که چرا آنها که روحانی‌اند و در نظام مسئولیتی دارند، از سایرینی‌ها و دیگران در شناختن به سوی آسیب‌دیدگان زلزله، عقب می‌افتند.

### تنها اما با سر پناه!

می‌گویند این پیرمرد، خوش صحبت است، با او هم‌کلام می‌شویم استمن را می‌برسم، می‌گویند خوش صحبت! می‌فهمیم کلک به ما زده‌اند. جلوی خانه‌ای که بسیخ برایش ساخته می‌ایستد، می‌برسم پدر!! از شما چه کسی فوت شد؟! بعضی می‌کند: «همه به‌جز من! زتم، بچه‌هایم و بچه دخترم فقط من ماندم زیر آوار هر دویایم شکست. وقتی بیرون‌تم او درند فقط من زنده بودم.»

ببی شک مخاطب عزیز باید بداند این سربناهی که به او رسیده است، می‌توانست جالابعد از چهار ماه همان چادر باشد! تا نگهان از ذهنم می‌گذرد! اگر در روستاهایی که نجات‌یافتگان خیلی اندک بودند، آنها را به شهر منتقل می‌کردند – به سرپل یا کرمانشاه - خیلی ارزان تر تمام می‌شد تا این همه آمد و رفت و هزینه در کوه‌های مرتفع و صعب‌العبور صفر مرزی! اما بلافاصله این ذهن خراب را پاک می‌کنم. او هزار درد دارد و نباید درد غربیی و غربت را هم به او اضافه کرد. باید همین جابماند و ما هزینه کنیم تا او رنج غربت نکشد. یکی برای همه، همه برای یکی!

دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۹۶ | شماره ۵۳۳۲

## گزارش تصویری

### این خانه را سیاه برای من ساخته!

خانه این خانم رو به اتمام است. از او خواهش می‌کنم در مقابل خانه‌اش بایستد تا عکس بگیرم. کمی خودش را مرت می‌کند و لبخند می‌زند اما می‌گوید شوهرم زیر آوار ماند و این خانه را سیاه برای ما ساخته است.

آن ترده‌های چوبی مقابل خانه هم حکایتی دارد. اینها هدایای یک نیکوکار چینی فروش در تهران است که بسته بسته می‌فرستد برای زینت ایوان خانه‌های زلزله‌زده در این روستا!



### انبار و طویله از سریع هم سریع‌تر!

در کوییک برخی انبارها و طویله‌ها به شیوه‌مسئاری، یعنی بدون تیر آهن و با میلگرد و سیمان ریزی تهیه می‌شود که پس از فونداسیون دو روزه دیوار و سقف آن را سیمان ریزی می‌کنند. طویله‌ها هم باید محکم باشند. در برخی روستاها به خاطر پیش زلزله مردم بیرون ریختند و زنده ماندند اما گوسفندها و گاوآهن و خران همه تلف شدند، زبان بسته‌ها! یا آنکه دانشمندان می‌گویند آنها زلزله را حتی تا ۳۰ ثانیه زودتر حس می‌کنند!

### امیر و پیام در روستای اهل حق

این دو برادر را در روستای «نجیره با ناواره» ملاقات کردیم. البته «پیام» برادر کوچک‌تر امیر طاهرش و موی بورش به دخترها می‌ماند در این روستا که کلاً ۱۰ خانوار داشت، یک زن، ۵۰ساله و یک دختر هفت ساله فوت شدند. یک خانم و آقای ایرانی هم که بزکند و گومی از خارج آمده‌اند، در روستا در چادری مستقرند تا کمک‌رسانی‌ها و ساماندهی‌ها را مدیریت کنند. روستای نجیره با ناواره دست بسیخ استان فارس است. ظاهراً حتی تابلوی آن جدید است چون تابلو را به اشتباه «نجیر باواره» نوشته‌اند و سپس با افزودن حرفی به «نجیره با ناواره» تغییر داده‌اند. نجیر بای اهل حق هستند.



### مهرا

در بازگشت به سرپل ذهاب، محله معروفی مسکن مهرا هم دیدیم. کلاً دیوارها را برداشته بودند اما مهندسان سازه اصلی را سالم ارزیابی کرده‌اند و این طور که گفتند قرار است دیوار کشی و بازسازی شود.

سیدجعفر امامیان، مسئول دفتر قرارگاه خاتمالاوصیا در کرمانشاه که در طول سفر همراه ما بود، توضیح می‌دهد که برخی نیکوکاران به خاطر اشارای که در سفر یک مقام مسئول به مسکن مهرا شد، همه کمک‌های خود را به این محل سرازیر می‌کنند و یا خودشان می‌آیند و کمک می‌کنند اما باید بداندند که کرمانشاه مناطق محروم‌تری در زلزله دارد که باید کمک‌ها مدیریت و باسویه تقسیم شود.

### حضور ی که در بازی دراز به درازا کشید!

نمی‌توان به کرمانشاه، استان چهار فصل ایران و قرارگاه شهادت فرزندان ایران رفت و سری به ارتفاعات بازی دراز و یادمان شهدای بازی دراز نزن! ۲۹ سال پیش در ۲۹ آبان ۵۹ شهید علیرضا رضایی، اسر ارتش به هنگام فرماندهی دسته خود در بازرس گبری یکی از تپه‌های این ارتفاعات با ترکش خمپاره دشمن به شهادت رسید، مراکه با او نستی است. تأمل یک‌ساعته در بازی دراز برابیم به درازا کشید. با هجوم انبوهی از خاطرات قدیمی می‌اختیار گفتیم: «انت و واقع زندانجی و زادگرانی / فدای خاک در دوست یاد جان گرمی! بسی نماد که روز فراق با سر آید ارایت من هضبات الجمی قیاب خیامی.» خدماتت ایران راقدردان شهدای سیاه و ارتش و شهید شیرودی که این قطعه از سرزمین راز دشمن پس گرفتند قرار دهد.

